نظم الکلام

در

شوری ترقی اہل اسلام

و

بترغیب شرکت جلسۂ ہفتم

محمڈن ایجوکیشنل کانفرنس

دہلی

نتیجۂ کلک گہرسلک عالیجناب مولوی سید محمد اشرف صاحب رئیس [illegible]

و وکیل عدالت ججی کانپور

در مطبع نامی محمد رحمت اللہ عد طبع نمود

۱۸۹۲ء

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم و آله و اصحابه هداة الصراط المستقیم

الا گر بهی خواه قومی شتاب — ببین تا لب بام شد آفتاب
بیا گر بهی خواه قومی بدل — نظر کن که چون پای و شد بگل
بیا گر بهی خواه قومی بیا — نگر تا چه رفتست بر وی جفا
ق بقومیکه سر بر فلک داشتند — بعالم علمها برافراشتند
بقومیکه هر فرد او بود چست — بعلم و فضائل بدانش درست
بقومیکه محکوم او بد جهان — سبق برده بسیار از دیگران
بقومیکه آورد زیر قلم — علوم و هنرها فنون و حکم
بقومیکه مهر و خلوص و وفا — بهم بود و هم اتفاق و صفا

بقومیکه بد حکمران اینچنین | ق | بیکدست دنیا بیکدست دین

نمی بینم اکنون کسی را چنان | نماید به آثار پیشین نشان

ز حکم خدا سر چو پیچیده تافتند | سزاهای موعوده خود یافتند

هنرها برفت و کمالات هم | بلاها بسر آمد آفات هم

نه اقبال و دولت نه چستی دل | که ادبار و خواری و سستی دل

نه خلق و مروت نه همت قوی | نه همدردی قوم و جوش دلی

وفاقت ازیشان گسست اتفاق | نمودند پیدا بجایش نفاق

بشستند دست از علوم و فنون | بخوردند از خوان افلاس خون

صفات حمیده بدر ساختند | بعادات وحشیه پرداختند

بالاجمال آوردم اندر قلم | خیالات و عادات خیرالامم

اگر خواهی ای یار تفصیل این | مد و جزر اسلام را نیک بین

گهرهای معنی چه در نظم سفت | که حالی سعدی وقتش بگفت

کسانیکه دنیا پسند آختند | سوی علم دینی فرس تاختند

بنا کرده تکمیل علم و عمل | فگندند در کار دنیا خلل

کسانیکه تقدیم دنیا ز دین | ق | نمودند تحصیل علمش چنین

بجهد کمال و قوی ساختند | که بازی دین نیز در باختند

چنان غرق استند اندرین انهماک | که از جان و دل یاد دین رفت پاک

چنان گرم رو در طریق حصول | که هم رفت یاد خدا و رسول

ندیدم یکی را هم از صد هزار | که در دین و دنیا بود کامگار

بسی دیدم اندر تبار و دیار | درین قوم اصحاب غفلت شعار

که بی بهره از کام دنیا شدند | معطل هم از کار عقبی شدند

چو نا قابل کار دین آمدند | هم از بهر دنیا چنین آمدند

بداوند از دست دنیا و دین | بکن رحم یا ارحم الراحمین

برابیا لست از هر طرف این صدا | صد افسوس و صد حیف و احسرتا

الا تا نه پنداری دنیا و دین | چو ضدین هستند ای همقرین

خیال خطا و محالست این | که هرگز نفرمود حق اینچنین

بنزدیک من هر دو دنیا و دین | چو ملزوم و لازم شده بالیقین

نه دنیاست مستغنی از کار دین | نه دین ست فارغ از و همچنین

صحابه که در امت اعلی شدند | همه جامع دین و دنیا شدند

یقین گر نیاید ترا زین بیان | ببین تا چه کردند پیشینیان

ندانی که دنیای مذموم چیست | خداوند دنیا خطا وار کیست

خلاف الهیست دنیای دون | باو مرتکب خاطی است و زبون

چو معنی دنیا تو دریافتی | ز گنجینه ها رو چرا تافتی

چو مفهوم دنیا همین ست و بس — نتازیم ما چون بمیدان فرس

نمائیم کسب علوم و فنون — شک و وهم سازیم از سر برون

بآن روزهائیکه در هند ما — نهادند علم و فنون را بنا

هنرهای یورپ عیان ساختند — بفنهای مغرب بپرداختند

بدادند آوازه عام را — کشادند درهای انعام را

نمودند پیدا ز روی کرم — فنون و هنرها علوم و حکم

ق

چو دیدند درهای علم و فنون — ببازار عالم قرون و قرون

ز جان و دل از بهر سود اش و سیر — نمودند اقدام اقوام غیر

خریدند و بردند و افراشتند — نهادند و خوردند و انباشتند

ز نافهمی خویش اسلامیان — بیک سو کشیدند رخ زانمیان

فتادند و رفتند و نگریستند — بماندند و دیدی که چون زیستند

یکی هست در بند نکبت اسیر ⁂ پریشان و محتاج نان شعیر

یکی را ز دست فلاکت طعام ⁂ نصیبست خون جگر صبح و شام

یکی هست از افلاس خاطر پریش ⁂ ز جور صد آلام شد سینه ریش

یکی هست در بحر آفات غرق ⁂ فتاده است در خرمن عیشش برق

یکی برد زاد بار بس رنجها ⁂ ز درگه بر آمال دل محتجب

یکی در مصائب گرد هموم ⁂ یکی در شد اندر گرد غموم

یکی فاقه دارد دگر پا به گل ⁂ یکی خسته وزنی دگر تنگ دل

یکی زانمیان از همه بدترین ⁂ نه در دست دنیا نه در دست دین

الا ای گرفتار رنج و بلا ⁂ بصد کرب و آفات و غم مبتلا

بنافهمی و غفلت خویشتن ⁂ چه دیدید صدمات و صدها محن

کشیدید دست از خدای خویش ⁂ بدیدید آه انچه آمد به پیش

بداوید وقت مناسب و دست | به پیش دگر قوم گشتید پست

بداوید از دست تدبیر را | نمودید بد نام تقدیر را

شکایات دهرست فعل قبیح | که از ماست با ماست قول صحیح

بصفی با صفی حالیا چشمها | گشائید و بینید صنع خدا

که دادست در علم قوت اله | که کوه است در پیش او همچو کاه

چه بخشید در علم نیروی زور | که مار است در دست او همچو مور

به انعام عام است هر جایی | که وسعت پذیرست هر طالبی

گشوده است ابواب خیر و صلاح | مهیاست اسباب فیض و فلاح

بهر جا سواری آزاد است | بهر کوچه در راه آباد است

چه عام است گنج علوم و فنون | که غوغاست از دور فن و بیان

باقصای گیتی قادست شور | که دارد ترقی علم چه زور

نه محدود شش اسفار و دوران که هر جا در فتح و نصرت باز

نه حاجت کسی بهر تحصیل دین نه مانع به تعلیم و تکمیل دین

چو خواهید کسب علوم و فنون مهیاست سامانش از حد فزون

چو مطلوب خاطر تجارت بود وگر میل علم فلاحت بود

وگر در نظر علم حکمت بود چه حرفت بود یا که صنعت بود

همه عام و آسان نمودست وه پی رفع افلاس و نکبت بقوه

چنین وقت آلای مترتبه بدان نعمت غیر مترقبه

شتابید و دریابید این وقت را ز دست خود اکنون برای خدا

شتابید و کوشید با جمع کل بچینید از باغ آرام گل

بیائید ای دستگیران قوم جوانان خردان پیران قوم

قدم رنجه ای پیشوایان قوم دمی افتای رهنمایان قوم

شتابید ای کامگارانِ قوم — بیائید اے نامدارانِ قوم

شتابید ای جان نثارانِ قوم — بیائید ای غمگسارانِ قوم

شتابید ای اشکبارانِ قوم — بیائید ای دل فگارانِ قوم

شتابید ای دردمندانِ قوم — بیائید ای مستمندانِ قوم

که سازیم باہم بطبعِ زکی — علاجے پئی علتِ مفلسی

بیائید باہم دگر دم زنیم — گہرہای آرا فراہم کنیم

بعاداتِ خود ہا تبدل کنیم — تدابیر دفعِ تنزل کنیم

در اجلاسِ شوری جماعت کنیم — سخنہای یاران سماعت کنیم

نمائیم از مشورہ کارہا — زدائیم از ہمدگر خارہا

پئی مشورہ حکم فرمودہ اند — کہ مامورِ حضرت نبی بودہ اند

بسا خیر و برکت بشوری شود — بسا ضیر و نکبت بشوری رود

صحابه رضـ که ممتاز دوران شدند ... بشوری خداوند گیهان شدند

بتوصیف شان ربکم قبلکم ... بگفت امرهم شوری بینهم

پس پیش شه وقت با عقل و داد ... اساس حکومت بشوری نهاد

خوشا خسروی میکند شادکام ... نمودش چه خوش پارلیمنٹ نام

شتابید ای دوستداران قوم ... بیائید مردان و یاران قوم

سگالیم اسباب برکات را ... زدائیم افلاس و نکبات را

تدابیر سازیم و چاره کنیم ... ورقهای ادبار پاره کنیم

بتثبیت شرع و امر خدا ... ترقی نمائیم لا انتها

حصول زر و دولت و جاه و مال ... نه ممنوع شرعست ای خوش خصال

نه فرموده نهیش خدای رحیم ... نکرده منعش رسول کریم

کسانیکه از راه نا تجربی ... بدانند در خود خیال ردی

باحکامِ دینی تصور کنند — که سدِّ ترقی دنیاوی اند

خیال است خام و تصور خطاست — بر این بودن امری خطا در خطاست

بیا بنده پیش نیست چیزی بیان — نظر کن بحالاتِ پیشینیان

ندانی که چون طرح انداختند — کجا عزم و بزم و کیش ساختند

مقامیکه و جیب راحت فزاست — که دار الخلافهٔ شاهانِ ماست

چه دهلی ست معروف تر نام آن — که فردوس آباد شاهِ جهان

در آنجا همه روی آورده اند — که اجلاسِ شوری بپا کرده اند

بماه دسمبر سالِ روان — ببین هفته اش شد معین بر آن

چه اجلاسِ فرخ اساس است این — پیِ سترِ قومی لباس است این

چه جلسه که فرخ بنا است این — پیِ اتفاق و وداد است این

چه مجلس که ممتاز و ابن سعید — که در عهدِ مایان چنو کس ندید

چه بزمِ همایون بهم آمده
که در دورِ پیشینه کم آمده

بنا ساختش مرد پیری عظیم
خردمند و دانا عقیل و فهیم

خدایا به بانیِ جلسه مدام
بده علمش و توفیقِ خیرش تمام

مطیعش بامر و نواهی بدار
با منش ز پیچ و تباهی مدار

بایمان و دین عمرِ نوحش بده
بهر کارِ اعلی فتوحش بده

بهرِ دو جهان دار او را بزرگ
که در دستِ او هست کارِ بزرگ

و را دار خوش تا بوقتِ اخیر
مسلمان و اسلامیان را ظهیر

تعالوا ایا ایها المسلمون
الی مجلس القوم تو تعقلون

هلموا ایا ایها المومنون
الی نصرة القوم تو تشعرون

د بالله یا معشر المسلمین
علیکم باخلاصکم اجمعین

بیائید با جمع میعاد را
ببینید زورِ خدا داد را

ز ابحارِ آراءِ دانشوران | برآریم شاید دُری برکران

که او مایهٔ عیش و راحت شود | مگر دفعِ فقر و فلاکت شود

ز پستی برآئیم و بالا رسیم | بتمکین و درجاتِ والا رسیم

اگرچه ز اطوارِ قوم ایجوان | عیانست نومیدیِ بیکران

جواب از ترقی خود داده اند | همانا که از دیر افتاده اند

ولیکن نشاید که ما دوست را | کشیم از تدابیرِ دفعِ بلا

بعالم که مارا خور و خواب هست | یقین دان که او جای اسباب هست

بنزدِ خرد دوست مختل مزاج | که سازد در امراض ترکِ علاج

مخوان ترکِ تدبیر دور از قیاس | خلافِ خدا و نبی هم شناس

کسانیکه از راه بد اختری | به بینند در امرِ دین سرسری

ندارند بیم خلافش بدل | هراسان نه از اختلافش بدل

ندارند منقاد و کلمات را ‌ ‌ ‌ نه قلب و جوارح نه حرکات را
بر بنا نست قهر خدا در فزون ‌ ‌ ‌ یقیناً فلا یفلح المجرمون
ره راست کردند بی شبهه گم ‌ ‌ ‌ فویل لهم ثم ویل لهم
چو خواند این فرقه را با یقین ‌ ‌ ‌ شود رشد و تکمیل ارکان دین
باین دل خوش و جامه عبقری ‌ ‌ ‌ نمایند این جعبت قهقری
بدارند در چاه عصیان حمول ‌ ‌ ‌ نه راضی از ایشان خدا نی رسول
ز بهر چنین فرقه اید و ستان ‌ ‌ ‌ چه خوش گفت سعدی بیت بوستان
خلاف پیمبر کسی ره گزید ‌ ‌ ‌ که هرگز بمنزل نخواهد رسید
کسانیکه زین راه برگشته اند ‌ ‌ ‌ برفتند و بسیار سرگشته اند
مپندار سعدی که راه صفا ‌ ‌ ‌ توان رفت جز در پی مصطفیٰ
چنین فرقه ضاله ای حبیب ‌ ‌ ‌ ز رحمت بعید و ز رحمت قریب

در اسلام هستند این نام را | نمودند بد نام اسلام را

چو اسلام نام است صدق ای اخی | به تسلیم حکم خدا و نبی

چو شند ثابت امر حق و رسول | کنند از جان و دلش نا قبول

از اسلام رفتند و فاجر شدند | یقین دان که والله کافر شدند

چو یکسی به تسلیم احکام هست | چرا دعوی نام اسلام هست

خدا رحم بر حال ایشان کناد | وز ایمان کامل نصیبی باد

بایشان نماید هم این کرم | که دارد در اسلام ثابت قدم

که رانند نامش بنیکی زبان | ور نیست هم زیست و مردنشان

نخواهم ازین بیش طول کلام | کنم ختم این بر دعا والسلام

الهی بحق رسول کریم | که گفتی بشانش رؤف و رحیم

الهی بجاه نبی بشیر | که دادی خطابش سراج منیر

الٰهی بپی خاتم المرسلین | که فرمودیش رحمة العالمین
بپی آل اطهار و اصحاب او | که بودند یاران و احباب او
بده امتش را بفضل و کرم | ترقی دنیا و دینی بهم
عطا کن تو یا ارحم الراحمین | ترقی دنیا ترقی دین
از و دور کن مفلسی و نفاق | خلوصش ده و باهمی اتفاق
بعالم کنش اعلی و ارجمند | که سازند قومی باو رشخند
چو کردی خطابش بخیر الامم | بدار اکرم و اشرف و محترم
باخر تمناست هم این دعا | بکونین خوشنود باشی زما

اشاره بنام ناظم

تمت

مصنفه خاکسار محمد اشرف حسنی الحسینی عفا الله عنه سیآته
بماه جمادی الاولی سنه ۱۳۱۱ھ من ہجرة النبی صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم مطابق
ماه نومبر سنه ۱۸۹۳ عیسوی